

## پیوند ادب و سیاست

# شادی در فرهنگ ایرانی - عرفانی و پاره‌های آثار سیاسی آن

دکتر علی اکبر امینی\*

### چکیده:

[برای این غم موزون چه شعرها که سرودند]

(سپهری، ۱۳۶۸، ص ۳۲۳)

در فرهنگ ایران باستان بر این نکته تأکید شده است که از غم خوردن باید پرهیز کرد. ایرانیان برای زدودن زنگار غم از چهره زندگی چاره‌اندیشی‌هایی کرده بودند. برای نمونه، در طول سال به مناسبت‌های گوناگون جشنهایی برپا می‌کردند و در آن کوچک و بزرگ و عارف و عامی به عیش می‌نشستند و به رقص برمی‌خاستند. گویا به این رازی برده بودند که «خنده بر هر درد بی‌درمان دواست». گرچه عرفان اسلامی پاره‌ای از آیینها و اندیشه‌های دوران خسروانی همچون راز و رمزهای شادزیستن رازنده نگهداشت، ولی ما ایرانیان در عمل رفته‌رفته بر شمار روزهای آکنده از غم افزودیم و دوران شادمانی را کوتاه کردیم و این به رغم آن بود که یکی از دو رکن دین مبین اسلام یعنی «عرفان» برای سبک کردن رنج زندگی و به پرواز در آوردن مرغ دل‌تداییری اندیشیده است. کریشنا مورتی، عارف معاصر هندی، می‌گوید: شاد کردن مردمان هنری است که باید دولتها در ترویج آن بکوشند. گفتنی است که شادی شرقی و ایرانی را نباید بالذت گرایی و اپیکوریسم یکی دانست. میان آن شادی که با پرهیزکاری همراه است و ویژگی معنوی دارد، بالذت گرایی متداول در فرهنگ غربی، تفاوت بسیار است. در این نوشتار فرضیه ما این است که در حکمت خسروانی و عرفان اسلامی درونمایه‌های بایسته برای شادزیستن وجود دارد.

\* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

○ گرچه عرفان اسلامی پاره‌ای از آیینها و اندیشه‌های دوران خسروانی همچون راز و رمزهای شاد زیستن رازنده نگهداشت، ولی ما ایرانیان در عمل رفته‌رفته بر شمار روزهای آکنده از غم افزودیم و دوران شادمانی را کوتاه کردیم و این به رغم آن بود که یکی از دو رکن دین مبین اسلام یعنی «عرفان» برای سبک کردن رنج زندگی و به پرواز درآوردن مرغ دل تدابیری اندیشیده است.

## درآمد

صد خانه اگر به طاعت آباد کنی      به زان نبود که خاطری شاد کنی

(علاءالدوله سمنانی، عارف سده هشتم)

پیش از هر چیز باید یادآوری کرد که بحث شادی در عرفان را نباید یکسویه و مطلق دید به گونه‌ای که چنین پنداشته شود که نقطه مقابل شادی یعنی حزن و اندوه دیگر جایی در اندیشه‌های عرفانی و اسلامی ندارد. غم و اندوه به حکم واقعیت، بخشی از لحظه‌های زندگی آدمی را می‌پوشاند و در عالم نظر و اندیشه نیز جایگاه برجسته‌ای دارد. احادیث نبوی وجود دارد که گریه را به هنگام نماز یا خواندن قرآن کریم یا یاد کردن پروردگار یا از ترس خداوند جایز و ممدوح می‌شمارد. احادیث شیعه، فضیلت گریه به یاد ائمه (ع) بویژه حضرت امام حسین (ع) به این موارد افزوده است. (حمید عنایت، ۱۳۷۲، ص ۳۲۶)

گفتنی است که در فلسفه شهادت سیدالشهدا (ع) باز به گونه‌ای شاهد یکسونگری هستیم؛ به این معنا که جنبه ارشادی یا آگاهی بخشی و گریه برداری عملی و سیاسی از حماسه عاشورا تا اندازه زیادی نادیده گرفته شده و تنها وجه اندوهبار آن مطمح نظر قرار گرفته است. این نکته در درجه نخست از نام بیشتر مقتله‌ها و تذکره‌های مربوط به واقعه کربلا بر می‌آید؛ نامهایی چون مفتاح البکاء، طوفان البکاء، محیط البکاء (دریای اشک)، مثیر الاحزان (برانگیزاننده غمها)، لهوف (سوگهای سوزان) مؤید این است که بر جنبه اندوه و اشک بیش از جنبه‌های دیگر تکیه شده است. (همان) پس در این نکته تردیدی نیست که غم و اندوه نیز با زندگی آدمیان در آمیخته است و اگر در اینجا از شادی می‌گوییم، نه به معنای نادیده گرفتن غم است، بلکه بحث بر سر رشد موازی و متوازن این دو حالت است، یعنی اینکه از یاد نبریم که «گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به هم آمیخته‌اند» و هر چیزی به جای خویش نیکوست و نبود هر یک از آنها به سلامت زندگی آسیب می‌رساند. آن که می‌گوید:

اگر غم را چو آتش دود بودی      جهان تاریک بودی جاودانه

در این عالم سراسر گر بگردی      خردمندی نیابی شادمانه

(منسوب به پوریای ولی)

بعد غمبار زندگی را بزرگ و بزرگنمایی می‌کند و این خود با سرشت و واقعیت زندگی همخوانی ندارد. در این سالها چه بسا کسان که تنها بر طبل غم کوبیده‌اند و تنور مصیبت را تابانیده‌اند، تا آنجا که بخش بزرگی از گفتمانها را غم و اندوه و ملال رقم می‌زند. ببینید یکی از شاعران همدوره‌ای ما چگونه در چنگ اختاپوس غم اسیر افتاده است:

در این سرای بی کسی کسی به در نمی‌زند      به دشت پر ملال ما پرنده بر نمی‌زند

گذر گهی است پرستم که اندرو به غیر غم      یکی صلاهی آشنا به رهگذر نمی‌زند

(هوشنگ ابتهاج، ۱۳۶۹)

○ کریشنامورتی، عارف معاصر هندی، می گوید: شاد کردن مردمان هنری است که باید دولتها در ترویج آن بکوشند. گفتنی است که شادی شرقی و ایرانی را نباید با لذت گرایی و اپیکوریسم یکی دانست. میان آن شادی که با پرهیزکاری همراه است و ویژگی معنوی دارد، با لذت گرایی متداول در فرهنگ غربی، تفاوت بسیار است.

به حکم منطق، يك زندگی متعادل باید دو چهره داشته باشد که يك سوی آن ره به غم و اندوه می برد و سوی دیگرش به شادی و خوشی. جبران خلیل جبران این موازنه را به زیبایی برقرار می کند:

«در میان شما جمعی بر آنند که گستره اندوه، عظیم تر از شادمانی باشد و گروهی در فراخنای مسرت، عظمتی گسترده تر یابند اما من اکنون به شما می گویم، این دورا از یکدیگر جدایی نیست اینان همواره دوشادوش سفر کنند و در آن هنگام که یکی بر سفره شما نشسته است دیگری در رختخوابتان آرمیده باشد» (جبران خلیل جبران، ص ۴۶)

### شور و شادی در ایران باستان:

نزد ایرانیان باستان شادی و شادزیستن جایگاهی استوار داشت. این نکته را از شیوه زیست و آیینها و باورهای آنان می توان دریافت. جشنهای گوناگون همچون جشنهای آفتاب (هاشم رضی، ص ۸۴) و جشنهای آتش (همان، ص ۸۵)، عیدهای رنگارنگ بویژه عیدهای هفت گانه که هفتمین آنها نوروز بود، هر يك بستر و بهانه ای بود برای برپا داشتن جشن و برای شادزیستن و شاد بودن. (احسان یار شاطر، ۱۳۸۱، ص ۲۱۳)

در آیین زردشت، یکی از گناهان، گریه و زاری برای مرده است (عبدالعظیم رضایی، ۱۳۷۹، ص ۷۹)؛ این نکته در جای جای متون مذهبی باستان آمده است، از جمله در داستان «ارداویراف».

در آیین زردشت گونه ای سفر به جهان دیگر وجود دارد که شباهت بسیار به سفر بنائریس در کمدی الهی داتنه دارد: «چون اسکندر اوستارا بسوزانید، مردم ایران شهر به شک افتادند. برای یافتن حقیقت ارداویراف را بر گزیدند تا به جهان دیگر برود. او به یاری سروش و ایزد آذر از بهشت و سپس از دوزخ و درکات آن گذشت و به پیشگاه هرمز رسید و آنگاه به میان زندگان بازگشت و ماجراها و مشاهدات خود را بازگو کرد. یکی از آنها شرح رود خروشان است که از زیر پل چینوت می گذرد: دیدم رود بزرگ و مهلك دوزخ تار را که بس روان، و فروهران در آن بودند... پرسیدم که این کدام رود و این مردم کیستند که چنین رنجه اند؟ سروش پرهیزکار و ایزد آذر گویند که این رود، آن اشک بسیار است که مردان از پس در گذشتگان از چشم رها کنند... آن اشک به بیدار یزد و بدین رود افزاید.» (مهر داد بهار، ۱۳۷۸، ص ۳۰۹)

در سرود سی و چهارم از گاتاها گفته شده که راه رسیدن به خداوند، پیروی از سه اصل بنیادی است: اندیشه نیک (هو مته)، گفتار نیک (هو خته)، کردار نیک (هور شته)

«در نتیجه کردار نیک است که این جهان می بالد و پرورش می یابد. خداوند این سرزمین را آفریده که بر اثر کار و کنش ما پیرو رود و بر ایمان شادی و نیک بختی پدید آورد.» (هاشم رضی، اوستا، ۱۳۷۸، ص ۱۱۹)

چنان که می دانیم در آیین زردشت از هفت «نامیرای نیکو کار» یا امشاسپندان سخن به میان می آید که یکی از

آنها اردیبهشت است. اردیبهشت که زیباترین امشاسپندان است، نماینده قانون ایزدی و نظم اخلاقی در جهان به شمار می‌رود. کسانی که این موجود را نمی‌شناسند، از بهشت محرومند. پارسایان نیایش می‌کنند تا بتوانند این فرمانروای بهستی را ببینند و در بهشت به سر برند. نکته در خور توجه، ویژگی بی‌استی است که برای بهشت در نظر گرفته شده است: مکانی است پر از شادی. (جان هیننلز، ۱۳۷۹، ص ۷۳) بنابراین شادی پاداشی است که اردیبهشت به دوستان و پیروانش می‌دهد.

یکی از عواملی که به استواری پایه‌های شادی کمک می‌کند، باور داشتن به فرجام نیک جهان است: «انکار بنیان نیک جهان یکی از بزرگ‌ترین گناهای است که یک زردشتی می‌تواند مرتکب شود. در دین زردشت انسان برای زیستن آفریده شده نه برای مردن. اگر فرضاً مرگ سخن آخر باشد، در این صورت اهریمن پیرومند نهایی است». (همان، ص ۹۵)

بی‌گمان، یکی از دلایلی که مایه نکوهش گریه شده است، باور به زندگی در آن جهان است. بدین‌سان، دیگر موجبی برای اندوه و شیون برای رفتگان و مردگان نمی‌ماند.

فردوسی به پیروی از همین جهان‌بینی است که از قول بزرگمهر حکیم، آنگاه که با گروهی از خردمندان به گفتگو نشست (در بزم دوم از بزهای هفتگانه)، چنین سروده است:

دگر گفت آن چیست ای هوشمند	که آید خردمندان آن پسند؟
چنین گفت کان کو خرد پرورد	ندارد غم آنکه زو بگنرد
اگر ارجمندی سپارد به خاک	نبندد دل اندر غم و درد و باک

(اسلامی ندوشن، ۱۳۷۳، ص ۶۴۱)

بزرگمهر از آن رو به سوگ نشست برای مردگان را نزد خردمندان ناپسند می‌داند که از دید آیین مزدایی (زردشتی-مهری) روان، جاودانی است و پس از مرگ، تن به سوی بهشت و عرش برین رهسپار می‌شود و در بارگاه ایزدی همواره خوش و خرم خواهد بود.

بر سرهم، آیین زردشت بر آن است که «مرد پاك و پارسا و آن کس که از اوستا پیروی می‌کند و بهترین عبادت را انجام می‌دهد آن کس است که بیشترین زمین را به زیر کشت می‌برد، گله و رمه را می‌پروراند و شهر و روستا را می‌گشاید و خوشی و شادمانی را فراهم می‌کند». (اوستا، ص ۱۱۳)

پس، شاد زیستن و زمینه شادی همگان را فراهم آوردن، در آن آیین يك ارزش است.

### پیوند شادی با زندگی و مرگ:

در عرفان اسلامی که چندان هم با اندیشه ایران شهری بیگانه نیست (هانری کربن، ۱۳۷۳، ص ۴۷۱)، درباره شاد زیستن، نظریه‌ها و راهکارهای گوناگون دیده می‌شود. یکی از این راهکارها، باور داشتن به بقای روح و

○ در عرفان اسلامی که چندان هم با اندیشه ایران شهری بیگانه نیست، درباره شاد زیستن، نظریه‌ها و راهکارهای گوناگون دیده می‌شود. یکی از این راهکارها، باور داشتن به بقای روح و خوش‌بینی نسبت به فرجام کار است. بسیاری از اندیشمندان اسلامی همچون ملا صدرا بر آنند که وجود ناب و راستین آنجاست که هستی آدمی پایان می‌یابد: همپوندی مرگ و زندگی.

○ اریک فروم روانشناس در اثری جذاب و ماندگار این نظریه را مطرح می کند که معنا و فلسفه زندگی در «بودن» است، نه در «داشتن». همه کسانی که این قاعده را وارونه دیده اند، به گمان او مایه عقب ماندگی انسانهای در مانده شده اند، یا دست کم به شکاف طبقاتی دامن زده اند. از این که بگذریم، گمان نمی رود که داشتن بیشتر، مایه خشنودی و شادمانی بیشتر شود. حتماً می توان گفت که شاید عکس آن درست تر باشد؛ به این معنا که دلستگی بیشتر به ثروت موجب اندوه بیشتر می شود. به گفته مولانا «همه دلنگیها از دلستگی به این عالم است».

خوش بینی نسبت به فرجام کار است. بسیاری از اندیشمندان اسلامی همچون ملاصدرا بر آنند که وجود ناب و راستین آنجاست که هستی آدمی پایان می یابد (سیدحسین نصر، ۱۳۸۵، ص ۹۰): همپیوندی مرگ و زندگی. در این نکته نمی توان تردید کرد که بینش انسان درباره مرگ، بر شیوه زیست او در این جهان اثر می گذارد. افلاطون در این باره می گوید: فیلسوف کسی است که بزرگترین و دشوارترین هنر را آموخته باشد؛ یعنی بدانند که چگونه باید مرد. آن که چگونه مردن را آموخته باشد، فراموش کرده است که برده بودن یعنی چه! آزادی یعنی اینکه ترس از مرگ را کنار بگذاریم. (ارنست کاسیرر، ۱۳۶۲، ص ۶۷)

می بینیم که افلاطون چگونه از به هم بافتگی مرگ و زندگی پرده برمی دارد. در مورد پیوند میان مرگ و زندگی ماریاریلکه (۱۹۲۶-۱۸۷۵) می گوید: آخرین میوه و ثمره، یعنی مرگ ما روی زندگی ما رشد خواهد کرد. (اوکتاویویاز، ۱۳۸۳، ص ۱۸۴) آنگاه که آدمی ترس از مرگ را کنار بگذارد، زیر بار بسیاری از ناملایمات نمی رود و دل به اندوه نیز نمی سپارد. نهر اسپدن از مرگ، بیشتر هنگامی میسر می شود که انسان، زندگی را چون رودی خروشان همواره در جریان ببیند و زندگی را منحصر و محدود به زیست کوتاه این جهانی نداند. به گفته سهراب سپهری:

و ترسیم از مرگ

مرگ پایان کبوتر نیست

مرگ در آب و هوای خوش اندیشه نشیمن دارد

مرگ در ذات شب دهکده، از صبح سخن می گوید. (سپهری، ۱۳۶۸، ص ۲۹۶)

به همان گونه که مرگ بر زندگی اثر می گذارد، در مفهوم نیایش نیز دگرگونی پدید می آورد. به فرموده علی ابن ابی طالب (ع) نیایشگران سه دسته اند: يك دسته آنان که تاجر پیشه اند و خدا را به طمع رفتن به بهشت عبادت می کنند؛ دسته دوم اهل ترس و بزدلانند که خدا را از ترس رفتن به دوزخ عبادت می کنند، و سوم کسانی هستند که به تعبیر مولانا «احرارند» و خدا را برون از محاسبات مادی می پرستند. در نزد عارفان، احرار همان عشاقند. نیکلسون، مولوی شناس نامدار، این موضوع را از قول عیسی (ع) چنین بیان می کند:

عیسی (ع) از کنار سه مرد گذشت. بدنهایشان لاغر و سیمایشان رنگ پریده بود. از ایشان پرسید: «چه چیزی شمارا به این روز انداخته است؟» پاسخ دادند: «ترس از آتش». عیسی گفت: «شما از چیزی می ترسید که مخلوق است و بر خدا واجب می آید که آنان را که می ترسند رستگار کند.» سپس از کنار سه تن دیگر گذشت که رنگ پریده تر و جسمهایشان لاغر تر بود و پرسید: «چه چیزی شمارا به این روز انداخته است؟» پاسخ دادند:

«آرزوی بهشت». گفت: «شما آرزوی چیزی می‌کنید که مخلوق است و بر خدا واجب می‌آید که آنچه را شما به آن امیدوارید به شما اعطا کند.» سپس از کنار سه تن دیگر گذشت که چنان رنگ پریده و لاغر بودند که سیمایشان چون آینه‌ای از نور بود. عیسی (ع) پرسید: «چه چیزی شما را به این روز در آورده؟» پاسخ دادند: «عشقمان به پروردگار». عیسی گفت: «شما نزدیکترین کسان به اوید، شما نزدیکترین کسان به اوید». (نیکلسون، ۱۳۶۶، ص ۳۵)

نیایش، گفت و گوی عاشق است با معشوق، با همه جذبه‌ها و کششها و زیباییها و طراوتها و حرارتها؛ عاشقی که در عین وصل احساس هجران می‌کند و خود را چون نی بریده از نیستان می‌بیند و این نیایش همان آواز عشق است که از هر سو به گوش می‌رسد و ساکنان فلک و یاران ملک را که یک چند قانع به شهد و شکرهای شهر زمینی شده‌اند، دعوت به عروج می‌کند.

کلام بلند مولانا به زیبایی این مرحله را توضیح می‌دهد:  
 هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست  
 ما به فلک می‌رویم، عزم تماشا که راست؟  
 ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم  
 باز همان جا رویم، جمله که آن شهر ماست  
 خلق چو مرغ‌ایبان زاده ز دریای جان  
 کی کند این جا مقام مرغ کز آن بحر خاست؟  
 آمد موج الست کشتی قالب بیست  
 باز چه کشتی شکست نوبت وصل و لقا است

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰)

این هجران ناشی از هبوط است. هبوط یعنی وداع آدم باروضه رضوان و تخت بند شدنش در این خاکدان؛ در حالی که برخی از ادیان و پاره‌ای از دینداران هبوط را گناه نخستین به شمار می‌آورند، گناهی که بادافره آن را باید همه فرزندان آدم و حوا به دوش بکشند و آن نفرین و لعن ابدی است که به آنها تحمیل شده است. (کاسیرر، ۱۳۶۲، ص ۱۴۳)

ارنست کاسیرر می‌نویسد چنین بینشی، پیامدهای سیاسی خطرناکی برای جهان مسیحیت به همراه داشت،

○ محمد علی جمالزاده، پدر داستان‌نویسی در ایران، بر آن است که از و فزونخواهی، یکی از علل و عوامل برجسته عقب‌ماندگی ما ایرانیان بوده است. پروفیسور حسابی در جمله‌ای نیشدار در پاسخ یکی از دانشجویان اروپایی که از او پرسیده بود، استاد شما که از جهان سوم آمده‌اید ممکن است بگویید جهان سوم کجاست؟ گفت: آنجا که هر کس بخواهد مملکتش را آباد کند باید خانه خودش را خراب کند و هر کس خواسته باشد خانه‌اش را آباد کند باید در تخریب مملکتش بکوشد! و چون انسانهای حریص آنانند که همواره خواهان آبادانی خانه خودشان هستند، پس یکی از رازهای عقب‌ماندگی کشور روشن می‌شود!



○ میلان کوندر از سه مقوله «حیوانیت» یعنی چشم و گوش بسته تسلیم امواج رایج شدن و هم‌رنگ جماعت شدن، مطیع و منفعل بودن و سرانجام ترشو بودن، سخن گفته است. از دید او، این سه حالت، دشمنان سه سر هنرند، هنری که پژواک لبخند خداوند به شمار می‌رود.

به باور کوندر، طنز همچون شمشیر زمر دنگاری است که بر فرق دیو «اژلاست» (ترشروی) فرود می‌آید و به انسان ترشروی تلخکام می‌فهماند که بی‌لبخندی، نشان تعصب است و انسان متعصب کسی است که خود را مالک انحصاری حقیقت می‌پندارد و از این روی دچار غرور و خودپسندی می‌شود.

زیرا بر پایه این برداشت انسان موجودی شیرین شمرده می‌شد که سزاوار هر گونه کیفر در هر دو جهان است و هر اندازه دولتمردان به اینان بیشتر ستم روا دارند، موجبات خشنودی خدا را بیشتر فراهم آورده‌اند! (کاسیرر، ۱۳۷۳) در سایه این برداشت همه بی‌عدالتیها و ستمگریها و بیدادها نه تنها توجیه، که تأیید می‌شود. البته باید گفت که گناه نخستین در جامعه مسیحیت هم بی‌مخالف نماند. (فروم، ۱۳۷۰، ص ۱۱) در بینش عرفانی، آن انسان تبه‌کار و پریشان‌روزگار، تبدیل به عاشقی پاکباز می‌شود، با سینه‌ای شرحه شرحه از فراق، که درد اشتیاقش حد و مرزی نمی‌شناسد. عارف عاشق دیگر نه همچون «سنگ تپیاخوردۀ مغموم» بلکه در یکتا و گوهر گرانبهای اقیانوس الهی است که همه ناز و نازکی و لطف و عزت‌ش را از عشق می‌گیرد. او اگر هم غمی داشته باشد غم عشق است که بس شیرین و دلچسب و تعالی بخش و انسان‌ساز است. این اندوه، خود نشاط بخش است. به گفته سعدی:

«ساقیا باده شادی آن کاین غم از اوست»؛ و این همان غمی است که ابوسعید ابی‌الخیر درباره‌اش گفته است:

دیدی که مرا هیچ کسی یاد نکرد جز غم، که هزار آفرین بر غم باد

### پیوند شادی و قناعت

دیگر چیزی که توازی میان شادی و اندوه برقرار می‌کند یا از میزان غمزدگی می‌کاهد، قناعت است، که در عرفان از صفتهای پسندیده است. حافظ می‌گوید:

در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است  
خدا یا منعم گردان به درویشی و خرسندی

یعنی اینکه انسان برای خواست و خواسته خود مرز و محدوده‌ای تعیین کند. این مرز و این قلمرو سبب می‌شود که هم از حرص و آز کاسته شود و هم دامنه آرزوهای دور و دراز و «نایافت» و دست نیافتنی، که ویرانگر بنیاد خشنودی و رضایت و شادی است، محدود شود. فردوسی در مورد این دو «پتیاره» یعنی آز و آرزوهای بلند در همان بزم دوم بزرگمهر با بزرگان کشور نکاتی برجسته از زبان آن حکیم فرزانه به قلم می‌آورد:

دگر کوز نابودنیها امید ببرد بر آنگونه کز بار بید

همیشه بود شاد و خرم روان بی اندوه باشد ز گشت زمان  
«نابودنیها یا ناممکن‌ها، همان آرزوهای دور و دراز است.

در مورد آز نیز سخن فردوسی این است:

دگر گفت مردم توانگر به چیست؟ به گیتی پر از رنج و درویش کیست؟  
چنین گفت کانکس که هستش پسند به بخش خداوند چرخ بلند  
کسی را کجا بخت انباز نیست بدی در جهان بدتر از آز نیست

(شاهنامه، ۱۳۶۴ ص ۴۲۵)

ممکن است گفته شود که «فناعت» مایه عقب ماندگی و توسعه نیافتگی می شود چون انسان را به کمتر خواستن و تن آسانی و تبلی می کشاند، بویژه که حس رقابت را از میان برمی دارد. رقابت، هر چند ممکن است در پاره‌ای از زمینه‌های اقتصادی آثار و پیامدهای مثبت داشته باشد، ولی خالی از ایراد هم نیست. ویل دورانت بر آن است که رقابت در بهینه اقتصاد، انسانها را به نهایت تدنی و به مرحله حیوانی و تنازع برای بقا می کشاند.

اریک فروم روانشناس در اثری جذاب و ماندگار این نظریه را مطرح می کند که معنا و فلسفه زندگی در «بودن» است، نه در «داشتن». همه کسانی که این قاعده را وارونه دیده‌اند، به گمان او مایه عقب ماندگی انسانهای در مانده شده‌اند، یا دست کم به شکاف طبقاتی دامن زده‌اند. (اریک فروم، ۱۳۶۸، ص ۱۱۱) از این که بگذریم، گمان نمی رود که داشتن بیشتر، مایه خشنودی و شادمانی بیشتر شود. حتماً می توان گفت که شاید عکس آن درست تر باشد؛ به این معنا که دلبستگی بیشتر به ثروت موجب اندوه بیشتر می شود. به گفته مولانا «همه دلتنگیها از دلبستگی به این عالم است» و مارکس نیز گفته است:

ثروت بیش از اندازه مانند فقر بیش از اندازه نکبت آور است. پس می توان گفت شادی و خشنودی تا اندازه زیادی بسته به این است که آدمی این سخن آموزنده سعدی را در گوش داشته باشد که «مال از بهر آسایش عمر است، نه عمر از بهر گرد آوردن مال».

آز نه تنها انسان را دلتنگ می کند و او را از داشتن يك زندگی آسوده و همراه با شادی بی بهره می سازد، بلکه به تعبیر قرآن کریم، او را به نیستی می کشاند. (قرآن مجید، سوره ۱۰۸، آیه ۱)  
این است که عرفان توصیه و تأکید می کند که:

هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی کاین کیمیای هستی قارون کند گدارا

(حافظ)

محمدعلی جمالزاده، پدر داستان نویسی در ایران، بر آن است که آز و فزونخواهی، یکی از علل و عوامل برجسته عقب ماندگی ما ایرانیان بوده است.

○ در نظام خود کامه که روحیه تعصب و تکبر حکمرواست، ملال و اندوه بیشتر است حال آنکه در نظام مردمسالار و دموکرات، شادی و خرمی و سرزندگی و شادابی بیشتر به چشم می خورد. «او کتاویوپاز» موضعی درست دارد، آنگاه که می گوید:  
قرن بیستم به رستاخیز شفقت نیازمند است. یکی از زیباترین بخشهای آیین بودا لبخندی است که بزرگان همواره بر لب دارند و این لبخند، تجلی همان طنز و شفقت است. لبخند خردمندان آیین بودا باید در سیاست دمیده شود.



○ فردوسی بر خردگرایی و راستگویی انگشت می گذارد و آن دو را مایه آرامش روحی یا همان شادمانی می داند. راستگویی و نقطه مقابل آن دروغگویی، چنان که از گفته فردوسی برمی آید، مفهومی بس گسترده تر از مفهوم رایج امروزی دارد، زیرا تنها به گفتار و نوشتار منحصر نمی شود، بلکه پهنه رفتار و کردار آدمیان را نیز دربرمی گیرد. برای نمونه، یکی از مصداقهای راستگویی این است که همخوانی و هماهنگی میان پنهان و پیدای ما برقرار شود و در این صورت است که همواره آرامش خاطر خواهیم داشت.

پروفسور حسابی در جمله ای نیشدار در پاسخ یکی از دانشجویان اروپایی که از او پرسیده بود، استاد شما که از جهان سوم آمده اید ممکن است بگویید جهان سوم کجاست؟ گفت: آنجا که هر کس بخواهد مملکتش را آباد کند باید خانه خودش را خراب کند و هر کس خواسته باشد خانه اش را آباد کند باید در تخریب مملکتش بکوشد! و چون انسانهای حریص آناند که همواره خواهان آبادانی خانه خودشان هستند، پس یکی از رازهای عقب ماندگی کشور روشن می شود!

### کشاده رویی و طنز:

عامل دیگری که هم نشان و نمادی از شادی به شمار می آید و هم عاملی است برای شاد بودن، لبخند زدن و کشاده رویی است. گمان نمی رود که انسان شادمان را «چهره پر چین و جبین پر آونگ» باشد. ترش رویی و گره بر ابرو داشتن، نشان از گرفتاری درونی و دلمردگی دارد.

حال این پرسش پیش می آید که برای رهایی از اندوه و دلمردگی چه می توان کرد؟ یکی از راهها، آسان گرفتن کارها است و یکی از راهکارهایی که از دیرباز مورد توجه عارفان بوده، «طنز» است؛ چیزی که گاندی به درستی به اهمیتش پی برده بود. او می گفت: «اگر طنز نمی بود، مدت ها پیش مرده بودم».

«طنز نوعی نگاه است. نگاه جستجوگر شکاکی که دمی از درگیری با جهان و امور آن باز نمی ماند، نگاه آدمی است که در دوزخ نشسته و به بهشت می اندیشد... از فراخنای تاریخی که جهل و ستم و فساد آن را بی معنی کرده است به انسان اکنون و آینده می گوید: بیندیش، شک کن، لبخند بزن، آزادباش». (جواد مجابی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۱)

میلان کوندر از سه مقوله «حیوانیت» یعنی چشم و گوش بسته تسلیم امواج رایج شدن و همرنگ جماعت شدن، مطیع و منفعل بودن و سرانجام ترشرو بودن، سخن گفته است. از دید او، این سه حالت، دشمنان سه سر هنرند، هنری که پژواک لبخند خداوند به شمار می رود. (کوندر، ۱۳۶۷، ص ۲۷۹)

به باور کوندر، طنز همچون شمشیر زمردنگاری است که بر فرق دیو «اژلاست» (ترش رویی) فرود می آید و به انسان ترشروی تلخکام می فهماند که بی لبخندی، نشان تعصب است و انسان متعصب کسی است که خود را مالک انحصاری حقیقت می پندارد و از این روی دچار غرور و خودپسندی می شود. طنز می کوشد تعصب را از میان بردارد. به گفته او کتاویوپاز: متألّهین خردمند روزگاران قدیم، کبر را یکی از گناهان شیطان می دانستند همان گونه که در قرآن کریم چنین است: این گناه در نزد انسان، ادعای دانستن تمام حقیقت است. (اوکتاویوپاز، ۱۳۶۹، ص ۱۸۴)

بر سر هم، طنز همه‌قالبهای خشک و متصلب رایج را در هم می‌شکنند و هنگامی که کدها و رمزها به هم می‌ریزد، نمی‌توان نخندید. (فو کو و دیگران، ۱۳۷۹، ص ۲۴۵) اینجاست که علت مخالفت عرفان با سختگیری و تعصب و تکبر و تأکید آن بر مدار او تساهل و طنز، روشن می‌شود. سعدی آنگاه که می‌گوید:

«عاصی که دست بردارد به از عابد که در سر دارد»، به روشنی کبر و غرور و خودبینی را محکوم می‌کند. بسیاری از عارفان در بخشی از آثار خود از طنز بهره گرفته‌اند. شاید بتوان گفت که سنایی غزنوی (۴۷۳-۵۳۵) آغازگر این شیوه بوده است؛ (شایگان، فرهنگ و توسعه، شماره ۲۹) سپس شیخ عطار (۶۲۷-۵۴۰) آنرا به کمال رسانده است.

نمونه‌ای از طنزهای شیخ عطار:

داشت جفتی گاو و او طاق از خری	گاو میشی بود در برزیگری
از اجل آن روستایی دادخواست	از قضا در ده، و بای گاو خاست
گاو میشش بود و خر بر سر خرید	گاو را بفروخت و حالی خر خرید
شد و بای خر در آن ده آشکار	چون گذشت از بیع ده روز از شمار
گاو را از خر نمی‌دانی تو باز.	مرد ابله گفت ای دانای راز

(سجادی، ۱۳۷۴، ص ۱۴)

حافظ نیز در قالب متناقض‌نمایی، بارها از طنز بهره گرفته است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶) همچنین، مولانا در قالب تمثیلهای گوناگون به سراغ طنز رفته تا دیوار بلند و ستبر کوه‌تپینی و تعصب و تصلب را در هم بشکند؛ هم گل لبخندی بر روی لبها شکوفا کند و هم مرزهای نسبیت و احتمال و مدار او تساهل را گسترش بدهد. (زرین کوب، ۱۳۷۸، ص ۳۶۳)

عارفان این نکته را به نیکی دریافته بودند که هر کس اسیر سلطان تعصب باشد، به فرض هم که از اسارت شاهان رها شود، راه به جایی نمی‌برد. به سخن دیگر، از دید سیاسی هرگز نتیجه مثبتی نمی‌گیرد. پس باید تعصب را در هم شکست و طنز در این راه ابزاری سودمند است. طنز بیش از هر عرصه‌ای بر جهان سیاست اثر می‌گذارد، چون در هم شکننده تکبر و خویش‌بینی و خودخواهی است. از دید سیاسی، انسان متکبر و مختال زمینه‌ساز مساعده برای دیکتاتوری دارد، زیرا خود را تافته‌ای جدا بافته و جامع همه‌نیکی‌ها و فضیلتها و هنرها می‌داند و دیگران را به چشم مه‌جور و سفیه می‌نگرد. بنابراین، طنز روحیه دیکتاتوری را مورد حمله قرار می‌دهد و مکتب عرفان که مروج طنز است و مخالف غرور و تعصب، از این دیدگاه به غایت سیاسی است و در

○ شادی و شوری که در آیین خسروانی و عرفان ایرانی و اسلامی دیده می‌شود، با آنچه در فرهنگ امروزی غربی وجود دارد که می‌توان گفت «زندگی در عیش، مردن در خوشی» است و در آن اپیکوریسم و هلدونیسم و لذایذ جسمانی مطرح است، تفاوت دارد. «تفاوت در این است که در ایران شور زندگی یا فرح با یادآوری نوعی غم غربت نسبت به وطن معنوی همراه است که حزن یا غمی را سبب می‌شود که شبیه غم ناشی از عشق است، دردی است لذت‌آور و غمی است پر معنا و پیچیده در فرح که از نظر حجم و معنا و مقصود با حزن مورد نظر تشیع صوفی متفاوت است.»

○ تشیع صفوی یا به تعبیر دکتر شریعتی تشیع سیاه، موازنه غم و شادی را به سود حزن و اندوه بر هم زد؛ حال آنکه در عرفان اسلامی و در تشیع راستین و در حکمت خسروانی چنین نبود؛ اگر يك سوی زندگی غمبار بود، روی دیگرش بی گمان فرح بخش و شادی آور بود.

نهایت موافق دموکراسی و مردمسالاری.

نتیجه سیاسی این بحث این است که در نظام خودکامه که روحیه تعصب و تکبر حکمران است، ملال و اندوه بیشتر است حال آنکه در نظام مردمسالار و دموکرات، شادی و خرمی و سرزندگی و شادابی بیشتر به چشم می خورد. (اوکتاویویاز) موضعی درست دارد، آنگاه که می گوید:

«قرن بیستم به رستاخیز شفقت نیازمند است. یکی از زیباترین بخشهای آیین بودا لبخندی است که بزرگان همواره بر لب دارند و این لبخند، تجلی همان طنز و شفقت است. لبخند خردمندان آیین بودا باید در سیاست دمیده شود. (اوکتاویویاز، ۱۳۶۹، ص ۲۱)

### خردگرایی

از دیگر صفات و ویژگیهایی که لازمه شادزیستن و خرمروانی و بی اندوه بودن است و عرفان بر آنها تأکید می کند، توکل، تسلیم، عشق، رواداری، ایمان، خردگرایی، راستگویی و طبیعت گرایی است. توضیح هر يك از این عوامل، حتا به کوتاهی، در این نوشتار نمی گنجد. در اینجا تنها به یکی دو مورد اشاره ای می کنیم. در مورد خردگرایی و شادزیستن، ممکن است این نکته پیش آید که اگر موضوع را از دیدگاه عرفانی ببینیم، با گونه ای تناقض روبه رو می شویم، چون گفته می شود که در عرفان، عقل به پای عشق قربانی می گردد و بر سر هم عرفان مکتبی خردگیز است؛ اما پاره ای از اندیشمندان چون برتراند راسل، ملاصدرا و ابن عربی گاهی بر همخوانی این دو انگشت گذاشته اند. ابن عربی، از بزرگترین عارفان سراسر تاریخ، زیر عنوان «برهان و عرفان، سازش نه ستیز» به بحث پرداخته (نصر حامد ابوزید، ۱۳۸۶، ص ۲۲۳) و و.ت. استیس هم آنرا مورد توجه قرار داده است. (و.ت. استیس، ۱۳۶۸، ص ۲۶۲) گفتنی است که در چشم دیرینگان «خرد» آمیزه ای بوده است از عشق و دانش؛ دوشیزه ای پاک و روشن و پرشور که همه چیز از زنده و تازه می کرده و چون در روان نیکان فرود می آمده، آنان را اولیاء و پیامبران خدای گردانیده؛ زیباتر از آفتاب بوده است و برتر از ستارگان.

پیروی از خرد، ویژگی آینه های هند و ایرانی و از جمله آیین زردشت بوده است. (محمد دهقان، ۱۳۷۴، ص ۳۲). در بزم دوم بزرگمهر با موبدان که پیش تر ابیاتی از آنرا آوردیم، چنین می خوانیم:

پیر سید دیگر که در زیستن	چه سازی که کمتر بود رنج تن
چنین داد پاسخ که گر با خرد	دلش بردبارست رامش برد
به داد و ستد در کند راستی	ببندد در کثری و کاستی

(شاهنامه، ۱۳۶۴، ص ۴۲۵)

فردوسی بر خردگرایی و راستگویی انگشت می گذارد و آن دورا مایه آرامش روحی یا همان شادمانی می داند. راستگویی و نقطه مقابل آن دروغگویی، چنان که از گفته فردوسی برمی آید، مفهومی بس گسترده تر از

مفهوم رایج امروزین دارد، زیرا تنها به گفتار و نوشتار منحصر نمی‌شود، بلکه پهنه رفتار و کردار آدمیان را نیز دربرمی‌گیرد. برای نمونه، یکی از مصداقهای راستگویی این است که همخوانی و هماهنگی میان پنهان و پیدای ما برقرار شود و در این صورت است که همواره آرامش خاطر خواهیم داشت. امام سجّاد (ع)، این زیباترین روح پرستنده در صحیفه، می‌فرماید: «خدایا و امدار که پنهان ما از پیدای ما ناستوده‌تر باشد و در ورای صورت آراسته ما سیرتی زشت و ناهموار نهفته باشد.»

در ادبیات فارسی نیز داریم که:

به اندازه بود باید نمود خجالت نبرد آنکه نمود بود

از دیدگاه زردشت، «اشا»، نظم و قانون و راستی و احترام به حقوق فردی، کار و کوشش، شیوه اقتصاد کشاورزی، روش زندگی اجتماعی و گروهی، برقراری عدل و برابری و... است.

دروج یا دروغ، نقطه مقابل اشاست یعنی هرج و مرج، بیداد، غارت و چپاول، زهد و ریای دروغین، بهره‌کشی از مردمان، قربانی کردن دامها و چارپایان سودمند، مستی و توحش به نام عبادت، و بی‌نظمی و خانه‌به‌دوشی. خداوند جوهر راستی است. این جهان‌آشایی پدید کرده تا مردمان موافق با راستی و درستی و کوشش و نظم و عدل به بهترین شیوه زندگی کنند و نیازهای تن و جسم را فراهم نمایند و با دانش و بینش روان خود را بیارایند. (اوستا، ص ۱۱۲)

بر سر هم، ایرانیان همواره بخشی از توان خود را صرف شادمانگی کرده‌اند. برای نمونه اگر به «سفره ایرانی» نگاهی بیندازیم، می‌بینیم تا چه اندازه در آن ذوق و سلیقه و استادی و هنر به کار گرفته شده تا شور زندگی افزایش یابد. (زرین کوب، ۱۳۸۴، ص ۹) گویی سفره ایرانی نشانی از مائده‌های بهشتی دارد.

بهره‌گیری از زیورهای چشم‌نواز و نیز پارچه‌های خوش‌نقش و نگار و رنگارنگ از سوی زنان ایرانی، نماد و نشان دیگری از همان روحیه پرشور و شاداب است. هر چند در فرهنگ ایرانی شادی و طرب موج می‌زند، اما نباید آنرا با لذت‌گرایی یکی گرفت. «تفاوت زیادی است میان آن شادی که با پرهیزگاری همراه است و ویژگی معنوی دارد با - بگوئیم - آنچه در آمریکای کنونی می‌بینیم که پیشتر مردم برای آنکه زندگی شادی به سبک لذت‌گرایی داشته باشند، تا چه اندازه می‌کوشند.» (نصر، ۱۳۸۵، ص ۲۱۵)

این روحیه لبریز از نشاط بر چهره خود نشان از حکمت خسروانی و فرهنگ اسلامی دارد که مرهون آمیزش آموزه‌های زرتشتی و عرفان اسلامی است و در این آمیزش «سهروردی» بیش از همه نقش داشته است: «زرتشت طبیعت، خوب زیستن، بوی خوش، روی نیکو و... را می‌ستود. برای دست یافتن به معبود و خداوند و نور لایزال و جاودانی، ریاضت جسمانی را نه آنکه تجویز نمی‌کرد بلکه نکوهش می‌کرد. پشت کردن به خواسته و خانه و خانواده و سخت زیستن را کفران نعمت و دور شدن از خداوند و خوار شمردن آفرینش

○ امروزه گاهی به رابطه شادی و جامعه پر نشاط با توسعه یافتگی می‌پردازند. فشرده این مطالب این است که ماتم زدگی و پژمردگی و تکیدگی، پیوندی نزدیک با توسعه نیافتگی دارد؛ برعکس، توسعه و پیشرفت با شادابی و سرزندگی مرتبط می‌شود. از این رو سیاستمدارانی که در پی توسعه‌اند، باید برای شادمانی راستین شهر و ندان بکوشند.

نعمت و برکت خداوند می دانست. به همین جهت در وصایا و آموزشهای اینهارامی ستاید. سهروردی نیز ... برای تقرّب به خداوند و وصول به مبدأ و نورالانوار، پاکیزگی و خوش پوشی، خوش زیستی، استفاده از عطریات و خوراکیهای کم، ویژه و نیرو ساز را توصیه می کند.» (همان، ص ۱۹۱)

### سخن پایانی

اگر چه فرهنگ شیعی از دوران صفویه حزن آلودتر و غمگناخته تر شد و کفّه ترازوی زندگی به سود اشک و آه سنگینی کرد، ولی می توان گفت این گونه ای انحراف از زندگی مرسوم و به یاد مانده از دوران خسروانی بود. در نزد پیروان فلسفه و آیین خسروانی و اصحاب نور و اشراق و عرفان، چنگ و دف و شور و زیبایی و نور خدا و پاکی و سرور و سرود و در يك کلام توجه به زندگی طبیعی و همراه با طبیعت و نمادهای آن که جلوه گاه محسوس و ملموس خداوند یکتاست، همان نیکبختی دو جهانی است؛ و این درست مغایر و مخالف مسلک و مرام مشرب اربابان دلق و خرقة پشمینه و بدزیستی و ریاضت پیشینگی و انزواگرایی و سکوت و دوری گزینی از همه مواهب زندگی است که در مکتب رهبانان و صوفیان دیده می شود. شادی و شوری که در آیین خسروانی و عرفان ایرانی و اسلامی دیده می شود، با آنچه در فرهنگ امروزین غربی وجود دارد که می توان گفت «زندگی در عیش، مردن در خوشی» است و در آن اپیکوریسم و هلدونیسم و لذایذ جسمانی مطرح است، تفاوت دارد. «تفاوت در این است که در ایران شور زندگی یا فرح با یادآوری نوعی غم غربت نسبت به وطن معنوی همراه است که حزن یا غمی را سبب می شود که شبیه غم ناشی از عشق است، دردی است لذت آور و غمی است پر معنا و پیچیده در فرح که از نظر حجم و معنا و مقصود با حزن مورد نظر تشیع صفوی متفاوت است.»

از دوران صفویه، آن حزن دل انگیز جای خود را به يك گفتمان عاطفی مذهبی داد که بیشتر بر اندوه تکیه می کرد و هدفش بهره برداری سیاسی بود. صفویه از چیزی که هربرت اسپنسر آنرا «قانون تخلیه بار عصبی» نامیده است هم برای تخلیه بار عصبی و هم در راستای تحکیم و تقویت تشیع صفوی در برابر تسنن عثمانی بهره می گرفت، چون گفتمان عاطفی در هر حال به گونه ای همدلی و هویت نیز می انجامد. به هر رو، تشیع صفوی یا به تعبیر دکتر شریعتی تشیع سیاه، موازنه غم و شادی را به سود حزن و اندوه بر هم زد؛ حال آنکه در عرفان اسلامی و در تشیع راستین و در حکمت خسروانی چنین نبود؛ اگر يك سوی زندگی غمبار بود، روی دیگرش بی گمان فرح بخش و شادی آور بود.

سخن پایانی اینکه امروزه گاهی به رابطه شادی و جامعه پر نشاط با توسعه یافتگی می پردازند. فشرده این مطالب این است که ماتم زدگی و پژمردگی و تکیدگی، پیوندی نزدیک با توسعه نیافتگی دارد؛ برعکس، توسعه و پیشرفت با شادابی و سرزندگی مرتبط می شود. از این رو سیاستمدارانی که در پی توسعه اند، باید برای شادمانی راستین شهروندان بکوشند.

### منابع:

۱. عنایت، حمید، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲، ص ۳۲۶.
۲. رضی، هاشم، جشنهای آب، انتشارات بهجت، ۱۳۸۴.
۳. \_\_\_\_\_، جشنهای آتش، انتشارات بهجت، ۱۳۸۴.
۴. \_\_\_\_\_، اوستا، انتشارات بهجت، ۱۳۷۹، ص ۱۱۲ و ۱۲۵.



۵. یار شاطر، احسان، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، ترجمه حسن انوشه، ۱۳۸۱.
۶. رضایی، عبدالعظیم، تاریخ ده هزار ساله ایران، جلد اول، انتشارات اقبال، ۱۳۷۹، ص ۷۹.
۷. بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات آگه، پاییز ۱۳۷۸.
۸. هیننلز، جان، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار / احمد تفضلی، نشر چشمه / آویشن، ۱۳۷۹.
۹. کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی در دنیای کتاب، ۱۳۸۰، ص ۳۵۹.
۱۰. کرین، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبایی، انتشارات کویر، ۱۳۷۳، ص ۴۷۱.
۱۱. نصر، سید حسین، در جستجوی امر قدسی، ترجمه سید مصطفی شهر آیینی، نشر نی، ۱۳۸۵، ص ۹۰.
۱۲. حامد ابوزید، نصر، چنین گفت ابن عربی، ترجمه محمد راستگو، نشر نی، ۱۳۸۶، ص ۲۲۳.
۱۳. کاسیرر، ارنست، افسانه دولت، ترجمه نجف دریابندری، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲.
۱۴. \_\_\_\_\_، ارنست، فلسفه روشن گری، ترجمه نجف دریابندری، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲.
۱۵. سپهری، سهراب، هشت کتاب، تهران، نشر طهوری، ۱۳۶۸، ص ۲۹.
۱۶. فروم، اریک، داشتن یا بودن، ترجمه اکبر تبریزی، انتشارات مروارید، ۱۳۶۸.
۱۷. مجابی، جواد، شناخت نامه شاملو، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۷، ص ۱۰۱.
۱۸. کوندرا، میلان، هنر رمان، ترجمه پرویز همایون پور، نشر گفتار، ۱۳۶۷، ص ۲۷۹.
۱۹. باز، اوکتاویو، خیال پردازی های شبانه، ترجمه فریبا گرگین، انتشارات مروارید، ۱۳۸۳، ص ۱۸۴.
۲۰. باز، اوکتاویو، «طنز و شفقت»، پیام یونسکو، تیر ماه ۱۳۶۹، شماره ۲۴۱، ص ۲۱.
۲۱. لیوتار، فو کوو دیگران، سرگشتگی نشانه ها، ترجمه بابک احمدی، نشر مرکز، ۱۳۷۴، ص ۲۴۵.
۲۲. شایگان، حسن، «ملیت، حریت، عدالت، مدنیت»، فرهنگ و توسعه، شماره ۲۹، ص ۵۹.
۲۳. سجادی، سید محمد علی، «طنز در مصیبت نامه عطار»، پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۸، ص ۱۴.
۲۴. شفیعی کدکنی، محمدرضا، زمینه اجتماعی شعر فارسی، نشر اختران / نشر زمانه، ۱۳۸۶، ص ۳۷۵.
۲۵. زرین کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه، انتشارات علمی، ۱۳۷۸، ص ۳۶۳.
۲۶. استیس، وت، عرفان و فلسفه، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات سروش، ۱۳۶۸، ص ۲۶۲.
۲۷. دهقان، محمد، «آواز مرد خرد»، هستی، زمستان ۱۳۷۴، ص ۳۲.
۲۸. امام سجاده (ع)، صحیفه سجاده، ترجمه عبدالحسین موحدی، چاپ نگین، ۱۳۸۳ ق.
۲۹. خلیل جبران، جبران، پیامبر، ترجمه مهدی مقصودی، انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۷۳، ص ۴۶.
۳۰. نیکلسون، رینولد آلن، عرفای اسلام، ترجمه ماهدخت بانو همایی، انتشارات هما، تیر ۱۳۶۶، ص ۳۵.
۳۱. رضی، هاشم، حکمت خسروانی، تهران، بهجت، ۱۳۷۹.
۳۲. فروم، اریش، دل آدمی، ترجمه گیتی خوشدل، تهران، نشر نو، ۱۳۷۰، ص ۱۱.
۳۳. شفیعی کدکنی، محمدرضا، گزیده غزلیات شمس، جلال الدین محمد بلخی، تهران، حبیبی، ۱۳۷۰.
۳۴. زرین کوب، عبدالحسین، از چیزهای دیگر، تهران، جاویدان، ۱۳۶۴، ص ۹.
۳۵. اسلامی ندوشن، محمد علی، نامه نامور، تهران، ناشر، ۱۳۷۳.
۳۶. شاهنامه فردوسی، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۴.
۳۷. شفیعی کدکنی، محمدرضا، آینه در آینه، برگزیده شعر هوشنگ ابتهاج، تهران، چشمه، ۱۳۶۹.